۶. ایشان برای اثبات اینکه چرا از فروض سه گانه، فرض (ب) را صحیح می‌داند می‌نویسد:

«ان حق الطاعة تارة یکون حقا مجعولا و أخری یکون حقا ذاتیا، و محل کلامنا هو الثانی لا الأول. و هذا الحق الذاتی لیس شأنه شأن الحقوق الأخری التی لها واقع محفوظ بقطع النّظر عن القطع و الشک نظیر الحقوق الأخری و التکالیف الشرعیة، بل یکون للانکشاف و القطع دخل فیه، لأن هذا الحق بحسب الحقیقة حق للمولی علی العبد ان یطیع مولاه و یقوم بأدب العبودیة و الاستعداد لأداء الوظیفة التی یأمره بها و لیس بملاک تحصیل مصلحة له أو عدم إضرار به کما فی حقوق الناس و أموالهم، ففی حق المالک فی ملکه قد یقال بان من أتلف مالا یتخیل انه لزید ثم تبین انه مال نفسه لم یکن ظالما لزید لأنه لم یخسره شیئا و لم یتعد علی ماله، و اما هنا فالاعتداء بلحاظ نفس حق الطاعة و أدب العبودیة، و من الواضح ان مثل هذا الحق الاحترامی یکون تمام موضوعه نفس القطع بتکلیف المولی أو مطلق تنجزه لا واقع التکلیف، فلو تنجز التکلیف علی العبد و مع ذلک خالف مولاه کان بذلک قد خرج عن أدب العبودیة و احترام مولاه و لو لم یکن تکلیف واقعا.»[1]

توضیح:

۱. حق الطاعه یک حق ذاتی است که از مولویت ذاتی شارع ریشه گرفته است

۲. و این حق با سایر حقوق فرق دارد.

۳. در سایر حقوق، برای ادای حق باید واقعیت حق را به جای آورد ولی حق الطاعه، عبارت است از اینکه باید عبد ادب و احترام نسبت به مولا داشته باشد.

[1]. همان، ص۳۷

٤. و ملاک در حق الطاعه، تحصیل واقع «و ضرر نزدن به مولا» نیست بلکه ادب و احترام است.

ما می‌گوییم:

١. توجه شود که مرحوم شهید صدر ظاهراً حق الطاعه را صرفاً درباره مولای حقیقی که خدای سبحان باشد، قائل است و به همین جهت این حق را صرفاً مربوط به ادب و احترام برمی‌شمارد چرا که عمل خارجی نفعی به ذات الهی نمی‌رساند.

٢. اما به نظر می‌رسد در تکالیف الهی، نوعی مصلحت و مفسده در مُنشأ هم قابل تصویر است (بلکه می‌توان گفت تسالم مذهب بر وجود مصالح و مفاسد در منشأ است) و لذا حق شارع را می‌توان علاوه بر ادب و احترام، وصول به مصالح و مفاسد مورد نظر او هم دانست.

و به عبارت دیگر موضوع حق الطاعه، فرض چهارمی است که مرحوم صدر مطرح نمی‌کند و آن عبارت است از هم «وصول به واقع در صورت امکان» و هم «ادب و احترام» و لذا می‌توان گفت به جای نیاوردن هر یک از این دو، مخلّ به حق الطاعه می‌باشد.

٣. باید توجه داشت که آنچه گفتیم ضرری به استدلال مرحوم صدر نمی‌زند بلکه آن را تکمیل می‌کند. چراکه ایشان موضوع حق الطاعه را فقط ادب و احترام شارع می‌دانست و ما علاوه بر آن که موضوع را ادب و احترام دانستیم، موضوع دیگری هم برای آن مطرح کردیم که وصول به مصالح و مفاسد واقعی (در صورت امکان) باشد.

٤. پس می‌توان گفت فرض (الف) صرفاً تکالیف واقعی (حسن فعلی) را موضوع حق الطاعه می‌دانست و فرض (ب) صرفاً احراز نفسی (حسن فاعلی) را موضوع حق الطاعه می‌داند و فرض (ج) «احراز نفسی مقید به تکالیف واقعی» (حسن فعلی + حسن فاعلی) را موضوع حق الطاعه می‌دانست و فرض (د) که ما مطرح کردیم، «احراز نفسی و تکالیف واقعی مقدور (هر یک به نحو مستقل)» را موضوع حق الطاعه می‌داند. (یعنی یا حسن فاعلی و یا حسن فعلی + قدرت) و به عبارت دیگر هم فرض ب و هم فرض ج)

٥. مرحوم صدر در ادامه می‌نویسد که اگر کسی موضوع حق الطاعه را فرض (الف) یا فرض (ج) بداند هم باید به قبح تجری قائل شود.

«فهو انه لو فرض صحة أحد الاحتمالين الأول أو الثالث مع ذلک نقول بقبح الفعل المتجری به، و ذلک لبديهية أخرى ندعيها و هی ان الإقدام علی الظلم و سلب الحق قبيح عقلا و إن لم يكن ظلما واقعا لعدم ثبوت حق كذلک، و ذلک ببرهان حكم العقل بالقبح فی ارتكاب الخلاف فی موارد تخيل أصل المولوية كما إذا تصور زيد ان عمرا مولاه و مع ذلک أهانه و لم يحترمه بما

یناسب مقام مولاه من أدب الشکر و التقدیر، فانه لا إشکال ان صدور مثل هذا الفعل یعتبر فی نظر العقل قبیحا و فاعله یعد مذموما و لو انکشف بعد ذلک ان عمراً لم یکن مولی له بل انکشف انه لا مولی له أصلا، و موارد التجری من هذا القبیل، فانه و إن لم یکن قد سلب حق المولی- بعد التنزل عن الکلام الأول- إلا انه کان قد أقدم علیه فیکون فعله بهذا الاعتبار قبیحا، و انما یستحق من المولی الحقیقی العقاب- مع انه لم یظلمه-»[1]

ما می‌گوییم:

۱. ماحصل فرمایش ایشان در این قسمت آن است که اگر «حق الطاعه» مربوط به عمل واقعی باشد، درست است که متجری آن حق الطاعه را سلب نکرده است ولی عقلاً مرتکب یک قبیح دیگر شده است و آن عبارت است از «اقدام به ظلم و اقدام به سلب حق» (در حالیکه این اقدام به نتیجه نرسیده است).

۲. توجه شود که آنچه مرحوم صدر می‌گوید با کلام شیخ و مرحوم آخوند متفاوت است چرا که «فعل متجری»، را هم مرحوم شیخ و هم مرحوم آخوند «عمل قبیح» نمی‌دانستند، و هر دو ایشان هم متجری را دارای «سوء سریره» می‌دانستند ولی شیخ می‌فرمود سوء سریره موجب استحقاق عقاب نیست و آخوند می‌فرمود استحقاق عقاب اصلاً به سبب سوء سریره است.

اما مرحوم صدر فعل متجری را به یک فعل جوارحی (عمل خارجی) و یک فعل جوانحی (اقدام به ظلم/ اهانت به مولا) تقسیم می‌کند. و در مورد فعل جوانحی، می‌گوید که این «فعل»، خود یک «فعل قبیح» است و عقاب به سبب این فعل است و نه به سبب سوء سریره و نیّت.

ما می‌گوییم:

اما مشکل اصلی سخن مرحوم صدر همان مطلبی است که سابقاً در پایان دلیل چهارم مطرح کردیم.

توجه شود که مرحوم صدر (اگر استدلال‌های ایشان پذیرفته باشد) ثابت می‌کند که کار متجری، نقض حق الطاعه است و قبیح است و یا اقدام به ظلم است و قبیح است و چون قبیح است مستحق عقاب است.

و ما گفته بودیم که هیچ برهان عقلی برای اینکه ثابت کند عمل قبیح باعث استحقاق عقاب می‌شود وجود ندارد؛ چرا که عقلاً معصیت و عمل قبیح، باعث استحقاق عقاب نمی‌شود (توجه به آنچه در مسئله قبل مطرح کردیم) و لذا برای اینکه بدانیم شارع عقاب را بر چه چیزی مترتب کرده است (بعد از آنکه دانستیم، ترتب عقاب بر گناه از نظر شارع مسلم است)، باید به سراغ بیان شارع و ادله نقلی برویم.

[1]. همان

به عبارت دیگر، وقتی عقل عصیان را موجب استحقاق عقاب نمی‌داند، نمی‌تواند تجری را باعث استحقاق عقاب بداند. لذا باید دید که شارع و ادله نقلی، عقاب را مترتب بر سوء سریره و فعل جوانحی (قبح فاعلی) کرده است و یا بر عمل جوارحی (قبح فعلی).

